برخی از نامها و القاب حضرت علی (ع)

محقق، مهدی

ایزد عطاش داد محمد را

نامش على شناس و لقب کوثر

هنگامى که حضرت على ع به دنیا آمد پدرش غایب بود و مادرش او را«اسد»یعنى شیر نام نهاد به نام پدرش. 1 وقتى ابو طالب آمد این نام را نپسندید و او را «على»نام نهاد و از این روى است که آن حضرت در رجزى که روز خیبر خواند از نامى که مادرش بر او گذاشته بود یاد کرد«انا الذى سمّتنى امّى حیدره»من آن کسى هستم که مادرم مرا حیدر نامیده است و حیدر نام شیر است. 2 در وجه تسمیه آن حضرت به على اقوال متعددى نقل شده است از آن جمله:

براى علو و برترى او با هر کسى که با او به مبارزه پرداخته است.

براى آنکه خانه او در بهشت در برابر خانه‏هاى پیمبران است و هیچ پیمبرى خانه‏اش به بلندى خانه على نیست.

براى آنکه هنگام فرود آمدن بتها از بام کعبه پا بر پشت پیغمبر نهاد و هیچ کس پا بر پشت پیغمبر ننهاده است.

براى آنکه تزویج او در بالاترین آسمانها بوده است و از میان مردمان کسى تزویجش در آنجا نبوده است.

براى آنکه پس از پیغمبر خدا ص علم او از همه بیشتر بوده است.

مجلسى مى‏گوید:لان له علوا فى کل شى‏ء: على النسب، على الاسلام، على العلم، على الزهد، على السخا، على الجهاد، على الاهل، على الولد، على الصهّر 4 او در هر چیزى از دیگران برترست:در نسبت، در اسلام، در دانش، در پارسایى، در بخشش، در جهاد، در خانواده، در فرزند، در دامادى»:

هذا على على فى محاسنه

کانما حسبه ان یبلغ الاملا

و کم اقول و قد ابصرت طلعته

هذا الذى فى طراز اللّه قد عملا 5

نام على چنان مبارک و فرخنده بود که هم در زمان آن حضرت رایج و متداول گردید چنانکه وقتى عبد اللّه بن عباس از آن حضرت خواست تا نامى براى نوزادش برگزیند حضرت نامش را على و کنیه‏اش را ابو الحسن نهاد. 6

على بن ظافر ازدى کسانى را که نامشان على بوده در کتابى گردآورده و از على بن ابى طالب آغاز کرده است. 7

متنبى کلمه، «مبارک الاسم»را براى سیف الدوله به کار برد به خاطر همین بود که نام او على بوده است. 8 دیلمى از کتاب بشارة المصطفى چنین نقل مى‏کند که حضرت فاطمه علیها السلام هنگام ولادت آن حضرت گفته است که«...به بیت الحرام وارد شدم و از میوه‏ها روزیهاى بهشت خوردم وقتى خواستم بیرون آیم از هاتف غیبى ندایى به گوشم رسید که مى‏گوید اى فاطمه او را على نام کن خداى على اعلى مى‏گوید نام او را از نام خود مشتق گردانیدم و او را به ادب خود متأدب ساختم و بر دشواریهاى علم خود او را آگاه گردانیدم، اوست که بتها را در خانه‏ام مى‏شکند و بر پشت بام خانه‏ام اذان مى‏گوید و مرا تقدیس و تمجید مى‏کند خوشا به حال آنکه او را دوست دارد و فرمان بردارى کند و واى بر آنکه او را دشمن دارد و نافرمانى کند. 9

اشتقاق نام او از نام خداوند اشاره به آیه شریفه «و هو العلى العظیم»است. 10

ابو تراب بو تراب

انا و جمیع من فوق التراب

فداء تراب نعل ابى تراب

معروف است که میان آن حضرت و فاطمه علیهما السلام سخنى در گرفت على از خانه بیرون آمد و به سوى مسجد رفت و بر روى خاک خوابید و رسول خدا در جستجوى او به خانه آمد و او را نیافت و به مسجد رفت، على را دید که پشت بر خاک نهاده در حالى که خاکها را از پشت او پاک مى‏کرد باو گفت: برخیز اى ابو تراب.از آن پس هرگاه على با این نام خوانده مى‏شد شاد مى‏گشت و آن را از هر نامى دیگر بیشتر دوست مى‏داشت. 11

و به همین مناسبت است که یکى از القاب شیعیان على علیه السلام«ترابى»است. 12 ابن عباس مى‏گوید شنیدیم که رسول خدا ص مى‏گفت در روز قیامت وقتى کافر مى‏بیند که خداوند تبارک و تعالى چه ثواب و تقرب و کرامتى براى شیعیان على فراهم کرده است مى‏گوید:«یا لیتنى کنت ترابیا»اى کاش من ترابى بودم و این بر سیاق قول خداى عز و جل است که‏«و یقول الکافر یا لیتنى کنت ترابا.» 13

از ابن عباس پرسیده شد چرا رسول خدا ص على را ابو تراب خوانده است؟پاسخ داد زیرا او صاحب زمین و حجت خدا بر روى زمین پس از رسول خداست و بقاء و سکون زمین به اوست 14 از میان متأخران سید محمد صدر معتقد است که کنیه:«ابو تراب»براى آن حضرت کنایه از بسیارى عبادت و نماز اوست زیرا مسلمانان بر خاک سجده مى‏کردند و پیشانى آن حضرت از کثرت سجده خاک آلود بوده است پس گفته پیغمبر:«قم یا ابا تراب»مثل این است که گفته باشد:«قم یا کثیر العباده»برخیز اى کسى که بسیار سجده و عبادت مى‏کنى. 15

ابو الحسن.ابو الحسین

امیدوار به احسان کردگار بزرگ

پس از شفاعت احمد به حب بلحسنم

این کنیه به معنى حقیقى آن است.از آن حضرت روایت شده که حسن و حسین در زمان حیات پیمبر خدا او را پدر مى‏خواندند و حسن على را ابو الحسین و حسین او را ابو الحسن خطاب مى‏کرده‏اند و این هر دو کنیه میان شاعران و نویسندگان معمول و متداول بوده است.عباس بن عبد المطلب هنگامى که ابو بکر مورد بیعت قرار گرفت در مدح حضرت على چنین گفت:

ما کنت احسب ان الامر منحرف

عن هاشم ثم عنها عن ابى حسن 16

و در مرثیه‏اى که ابو الاسود دئلى درباره آن حضرت سروده چنین آمده است:

اذا استقبلت وجه ابى حسین

رایت البدر فوق الناظرینا 17

و گاهى در خطبه‏ها و خطابه‏ها اطلاق «ابو الحسنین»بر آن حضرت شده است. 18

ابو الریحانتین

حسین و حسن را شناسم حقیقت

به دو جهان گل و یاسمین محمد

چنین یاسمین و گل اندر دو عالم

کجا رست جز در زمین محمد

این کنیه صورتى دیگر از ابو الحسنین است و روایت شده که رسول خدا سه روز پیش از وفاتش خطاب به حضرت على ع فرمود:سلام علیک ابا الریحانتین اوصیک بریحانتى من الدنیا.سلام بر تو اى پدر دو ریحانه من، من سفارش این دو ریحانه خود را در دنیا به تو مى‏کنم.

ابو زینب حسن بصرى در زمان بنى امیه از حضرت امیر المؤمنین ع به عنوان ابو زینب یاد مى‏کرده است. 20 امیر المؤمنین

قیمت هر کس به قدر علم اوست

همچنین گفتست امیر المؤمنین 21

امیر المؤمنین یعنى فرمانرواى مؤمنان از مشهورترین القاب آن حضرت است.سلیم بن قیس گوید پیغمبر خدا ص چهل تن از عرب و چهل تن از غیر عرب را گرد کرد و آنان بر على ع به عنوان امیر المؤمنین سلام کردند و سپس به آنان گفت شما را گواه مى‏گیرم که على برادر من و وزیر من و وارث من و خلیفه من در میان امتم و وصى من و ولى هر مؤمنى پس از من است، سخن او را بشنوید و او را فرمانبردارى کنید. 22 سید رضى فصلى از کتاب خود را درباره این قرار داده که در زمان رسول خدا ص على علیه السلام به عنوان امیر المؤمنین خوانده مى‏شده است.از آن جمله حدیثى را از بریده اسلمى نقل مى‏کند که رسول خدا ص به یارانش فرمان داد تا به على ع به عنوان امیر المؤمنین سلام کنند.عمر بن خطاب از آن حضرت سئوال کرد: اى پیغمبر خدا این از سوى خداوند است یا از سوى رسول او حضرت پاسخ داد هم از خدا و هم از رسول اوست 23 .محمد بن جریر طبرى صاحب تاریخ، در حدیثى که به سلمان فارسى مى‏پیوندد نقل مى‏کند که سلمان در میان قوم برخاست و گفت:اى گروه مسلمانان شما را به خدا و به حق رسول خدا سوگند مى‏دهم که شاهد بودید که رسول خدا فرمود سلمان منا اهل البیت.آنان گفتند آرى سوگند به خدا ما این را شهادت مى‏دهیم سلمان گفت من هم شهادت مى‏دهم که شنیدم رسول خدا مى‏گفت:على امام المتقین و قائد الغر المحجلین و

هو الامیر من بعدى. 24 و مجلسى از کتاب روح النفوس در حدیثى که به جابر بن سمره مى‏رسد نقل مى‏کند که گفته است ما همیشه على بن ابى طالب را امیر المؤمنین خطاب مى‏کردیم و رسول خدا آن را انکار نمى‏کرد بلکه با شنیدن آن متبسّم مى‏گردید. 25 ابن ابى الحدید مى‏گوید.شیعیان مى‏پندارند که او( على علیه السلام) در زمان زندگانى حضرت رسول، امیر المؤمنین خطاب مى‏شده و جمله مهاجرین و انصار او را با این لقب خطاب مى‏کردند ولى در اخبار محدثان چنین نیامده است ولى آنان عناوینى را نقل کرده‏اند که این معنى را مى‏رسانده است. 26

بر همین اساس است که قلقشندى مى‏گوید نخستین بار عمر با این لقب خوانده شده و پیش از آن ابو بکر را خلیفة رسول الله و عمر را در آغاز خلیفة خلیفة رسول الله مى‏گفته‏اند. 27 مجلسى در فصلى که تحت عنوان:فى التسلیم على على علیه السلام بامرة المؤمنین آورده است احادیث فراوانى را از طریق عامه و خاصه نقل مى‏کند که در زمان حیات پیغمبر اکرم عنوان «امیر المؤمنین»بر حضرت على بن ابى طالب علیه السلام در موارد گوناگون اطلاق شده است. 28

حیدر

خط خداى زود بیاموزى

گر در شوى به خانه پیغمبر

ندهد خداى عرش در این خانه

راهت مگر به رهبرى حیدر

حیدر، که زو رسید و ز فخر او

از قیروان به چین خبر خیبر

چنانکه یاد شد نخستین نامى که از سوى مادر به آن حضرت نهاده شد«حیدره»بود به نام پدر مادر اسد بن هاشم سپس پدرش این نام را تغییر داد و او را على نامید و برخى گفته‏اند حیدره نامى بوده که قریش او را به آن نام مى‏خوانده است.و قول نخستین درستتر به نظر مى‏نماید چه آنکه هنگامى که در جنگ خیبر مرحب بیرون آمد و رجز زیر را خواند:

انا الذى سمتنى امى مرحبا

حضرت با رجز به او پاسخ داد:

انا الذى سمتنى امى حیدره 29

گذشته از کلمه«حیدر»که به شیر اطلاق مى‏شود لقب«اسد الله»یعنى شیر خدا درباره آن حضرت به کار رفته است و پیش از آن این لقب براى حمزة بن عبد المطلب به کار رفته بود به جهت شجاعت و شهامتى که حمزه در برخورد با دشمنان حضرت رسول ص نشان داده بود. 30 از جمله کلماتى که در زبان عرب براى شیر به کار رفته«ضرغام»است و آن حضرت را«ضرغام یوم الجمل»یعنى شیر دلاور روز نبرد جمل نیز خوانده‏اند. 31

وصىّ

وصى رسول الله من دون اهله

و من باسمه فى فضله یضرب المثل

وصى صفت مشبهه از مصدر وصایت و وصیت است یعنى آن کسى که مورد اطمینان قرار داده شده تا به وصیت عمل کند.از حضرت رسول ص روایت شده که: لکل نبى وصى و وارث و ان وصیى و وارثى على بن ابى طالب هر پیغمبرى وصى و وارثى است و وصى و وارث من على بن ابى طالب است. 32 حضرت على ع در یکى از خطبه‏هاى خود مى‏فرمایند:لا یقاس بآل محمد- صلى الله علیه-من هذه الامة احد.یعنى هیچ کسى را در میان این امت با خاندان محمد نمى‏توان مقایسه کرد و سپس در دنباله آن مى‏فرمایند:و لهم خصائص حق الولایة، و فیهم الوصیة و الوراثه. 33 خصائص حق ولایت و همچنین وصیت و وراثت براى ایشان است.

ابن ابى الحدید در ذیل عبارت اخیر مى‏گوید: شکى نیست که على علیه السلام ع نزد ما وصى رسول خداست، هر چند که مخالفان و معاندان این حقیقت را نپذیرند.او سپس اشعارى را که در صدر اسلام سروده شده و متضمن این معنى است که على ع وصى رسول خداست نقل مى‏کند که از آن جمله است:

و منا على ذاک صاحب خیبر

و صاحب بدر یوم سالت کتائبه

وصى النبى المصطفى و ابن عمه

فمن ذا یدانیه و من ذا یقاربه

34

على از ماست آن که خداوند روز خیبر و روز بدر است همان روزى که سپاهیان او سرازیر گشتند و اوست که وصى و پسر عم پیغمبر برگزیده است.پس کیست که با او بتواند همسرى و برابرى جوید.

اتانا الرسول رسول الامام

فسر بمقدمه المسلمونا

رسول الوصى وصى النبى

له السبق و الفضل فى المؤمنینا

35

رسول، رسول امام نزد ما آمد و مسلمانان با آمدن او شاد گشتند.او رسول وصى است وصى پیغمبر که برترى و فضیلت حق اوست.

وصى بودن حضرت على علیه السلام را حتى دشمنان او اقرار داشتند چنانکه در روز جنگ جمل، جوانى از بنى ضبه از سپاه عایشه وارد میدان شد در حالى که این ابیات را مى‏خواند:

نحن بنى ضبة اعداء على

ذاک الذى یعرف قدما بالوصى

و فارس الخیل على عهد النبى

ما انا عن فضل على بالعمى

36

ما فرزندان ضبه دشمنان على هستیم همان على که از قدیم او را«وصى»مى‏خواندند همان که در زمان پیغمبر یکه سوار نبردها بود.من از فضیلت على کور و ناآگاه نیستم.

ولى

على ولى صاحب ذو الفقار

وصى نبى رحمت کردگار

اطلاق کلمه، «ولى»به معنى دوست مبتنى است بر این آیه شریفه:انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون. 37 .همانا ولى شما خدا و رسول اوست و کسانى که ایمان آوردند آنان که نماز بر پا مى‏دارند زکات مى‏پردازند در حالى که مشغول رکوع هستند.مفسران اتفاق کرده‏اند که این آیه در وقتى نازل شد که هنگامى که حضرت در حال رکوع بودند انگشترى خود را به سائلى بخشیدند 38 .

آنچه على داد در رکوع فزون بود ز آنچه به عمرى بداد حاتم طائى 39

و نیز از پیغمبر اکرم ص روایت شده که فرمود:ان علیا منى و انا منه و هو ولى کل مؤمن بعدى.همانا على از من و من از على هستم و او پس از من ولى هر مؤمن است. 40

صدیق اکبر و فاروق امت از سلمان و ابو ذر روایت شده که گفته‏اند رسول خدا دست على ع را گرفت و فرمود:بدانید که این نخستین کسى است که به من ایمان آورده و نخستین کسى خواهد بود که روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد و او صدیق اکبر و فاروق این امت است که میان حق و باطل جدایى مى‏افکند. 41 و در خبر دیگرى آمده است که حضرت على ع بر روى منبر در بصره فرمود:من صدیق اکبر هستم ایمان و اسلام من پیش از ایمان و اسلام ابو بکر بوده است. 42 و این بدان مناسبت است که صدیق لقب ابو بکر و فاروق لقب عمر بوده است. 43

یعسوب المؤمنین روایت شده است که پیغمبر خدا به على ع فرمود:یا على انک سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغرّ المحجلین و یعسوب المؤمنین. 44 یعسوب زنبور نر است که رهبرى سایر زنبوران را به عهده دارد و بدین مناسبت هر پیشوایى، یعسوب پیروان خود به شمار مى‏آید.چنانکه جاحظ گفته است:«و کل قائد فهو یعسوب ذلک الجنس المقود.» 45 و در حدیثى دیگر پیغمبر فرمود:یا على انت یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظالمین 46 تو یعسوب مؤمنانى و مال یعسوب ستمگران است.

الانزع البطین این دو لقب در ارتباط با سیماى ظاهرى آن حضرت ع بوده است زیرا«انزع»به معنى ریخته موى و «بطین»به معنى بزرگ شکم است. 47 و محتمل است به جهت آنکه دشمنان این تعبیر را با عنوان نوعى بظاهر عیب به کار مى‏بردند احادیث و روایاتى از پیغمبر نقل شده که این دو لفظ هر چند بظاهر ناظر به تن است ولى در باطن اشاره به دو صفت معنوى اوست از جمله آنکه:«منزوع من الشرک»گسسته از شرک«بطین من العلم» 48 بزرگ از علم.مى‏گویند متوکل خلیفه عباسى از کثرت دشمنى‏اش با آن حضرت و اهل بیت او یکى از ندیمان مخنث خود به نام عباده را وادار ساخته تا بر

من کنت مولاه فهذا على مولاه شکمش در زیر لباس بالشى ببندد تا بزرگ نماید و سرش را که بى مو بود برهنه کند و رقص کنان بگوید: «قد اقبل الاصلع البطین خلیفة المسلمین»و بدین وسیله با خنده، بغض و کینه و خبث درون خود را آرام مى‏بخشید.الشمس بالتطیین لا تغطّى. 49 و شاعران در توجیه این دو لفظ ابیات فراوان گفته‏اند از جمله:

نزعت عن آلاثام طرّا نفسه

ورعى فمن کالا نزع المتورع

و حوى العلوم عن النبى وراثة

فهو البطین لکل علم مودع 50

سید الشهدا قلقشندى هنگام یاد کردن از آن حضرت ع او را با اوصاف زیر خوانده است:امام الامة-امام امت. ابو الائمة-پدر امامان، قدوة السعداء-پیشواى سعیدان، سید الشهداء-سرور شهیدان، عاضد الدین بذى الفقار-حامى دین با ذو الفقار، من لم یزل الحق الى ذبه شدید الافتقار 51 کسى که همیشه حق به حمایتش نیازمند است.

امیر المستحقین المحرومین ابن ابى الحدید این وصف را به نقل از ابو جعفر بن ابى زید الحسنى نقیب بصره یاد مى‏کند و این در وقتى بود که ابن ابى الحدید از او پرسید چرا مردم على بن ابى طالب را دوست دارند و به او عشق مى‏ورزند او در پاسخ گفته است که بیشتر آنان که استحقاق پایه و مرتبه‏اى را داشته‏اند از داشتن آن محروم بوده و نامستحقان و ناشایستگان بر آنان حکم مى‏رانده‏اند و چون على ع مستحق محرومى بوده بلکه او امیر و سید و کبیر مستحقان محرومان است، ستم دیدگان و خوارى کشیدگان همه همداستان‏اند در هوادارى از آن مرد عظیم القدر جلیل الخطر کامل الشرف که محروم و محدود بود از آنچه که شایسته و مستحق آن بود 52

بیضة البلد بیضه در لغت به معنى تخم مرغ است و چون تخم مرغ اصل و منشأ پدید آمدن مرغ است«بیضة البلد»به کسى اطلاق مى‏شود که در شهر شاخص باشد و قوام و کیان کشور به او بستگى داشته باشد همچون «بیضة الاسلام»در عربى بیضه براى قسمت بالائى قبه‏ها و صومعه‏ها به کار مى‏رود و مى‏گویند «بیضة القبة»و«بیضة الصومعة». 53

و مى‏گویند حضرت على ع خود این تعبیر را براى خود به کار برده و فرموده‏اند:«انا بیضة البلد» 54 هنگامى که عمرو بن عبدود به دست آن حضرت کشته شد دخترش عمره او را چنین مرثیه گفت: لو کان قاتل عمر و غیر قاتله بکیته ما اقام الروح فى جسدى لکن قاتله من لا یعاب به و کان یدعى قدیما بیضة البلد 55

اگر عمره را شخص دیگرى غیر از على کشته بود تا هنگامى که جان در تن دارم بر او مى‏گریستم ولى کشنده او کسى است که بر او خرده نتوان گرفت و از دیر زمان او را«بیضة البلد»خوانده‏اند.

جزء لا یتجزى جاحظ مى‏گوید یکى از اصحاب ما درباره«جزء لا یتجزى»از ابو لقمان ممرور سئوال کرد که آن چیست؟ او در پاسخ گفت:جزء لا یتجزى على بن ابى طالب است 56

آنچه که یاد شد برخى از نامها و کنیه‏ها و القاب و عناوین حضرت على ع بود و مسلما اگر استقصا شود القاب و عناوین آن حضرت از صدها افزون مى‏گردد چون شیعه و سنى و مخالف و موافق او را با اوصافى ستوده‏اند که هر کدام عنوان لقب براى آن حضرت محسوب مى‏شود و براى اثبات این موضوع و ختم کلام سخن را با اوصافى که ابو جعفر اسکافى دانشمند معتزلى درباره آن حضرت آورده ختم مى‏کنیم: الطاهر الزکىّ، العدل الرضى، سید المؤمنین و راحم المساکین و قوة المستضعفین و شریک الفقراء و امین الضعفاء و جابر الکسیر و مغنى الیتیم و المساوى بعدله بین القریب و البعید. 57 .

اللهم احشرنا مع اولیائه بحق محمد و آله الطیبین و الطاهرین.

پى‏نوشتها:

(1).اسد بن هاشم بن عبد مناف، ابن ابى الحدید، شرح نهج البلاغة، ج 19، ص 127

(2).ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق(ترجمة الامام على بن ابى طالب)، ج 1، ص 22

(3).محمد باقر مجلسى، بحار الانوار، ج 35، ص 49

(4).مأخذ پیشین، ص 59

(5).ثعالبى، ثمار القلوب فى المضاف و المنسوب، ص 36

(6).ابن خلکان، و فیات الاعیان، ج 3، ص 274

(7).یاقوت حموى، معجم الادبا، ج 5، ص 228

(8).قلقشندى، صبح الاعشى، ج 1، ص 225

(9).دیلمى، ارشاد القلوب، ص 211

(10).قرآن کریم، سوره 78 آیه 40

(11).سیوطى، تاریخ الخلفاء، ص 167، ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 1، س 25

(12).عبد الجلیل قزوینى رازى، کتاب النقض، ص 587

(13).مجلسى، بحار الانوار، ج 35، ص 51

(14).مجلسى، بحار الانوار، ج 35، ص 51

(15).محمد صادق صدر، حیاة امیر المؤمنین، ص 39

(16).خوارزمى، المناقب، ص 8

(17).سیوطى، تاریخ الخلفاء، ص 187

(18).قلقشندى، صبح الاعشى، ج 12 ص 259، بلاذرى، انساب الاشراف، ص 89

(19).اربلى، کشف الغمة فى معرفة الائمة، ج 2، ص 90

(20).سید مرتضى، الامالى، ج 1، ص 162

(21).اشاره است به فرموده آن حضرت:قیمة کل امرء ما یحسنه

(22).کتاب سلیم بن قیس، ص 144

(23).سید رضى، خصائص امیر المؤمنین(از کتاب خصائص الائمة علیهم السلام)، ص 38

(24).مجلسى، بحار الانوار، ج 37، ص 331

(25).مأخذ پیشین، ج 37 ص 329

(26).ابن ابى الحدید، شرح نهج البلاغة، ج 1، ص 12

(27).قلقشندى، صبح الاعشى، ج 5، ص 457

(28).مجلسى، بحار الانوار، ج 37 از صفحه 290 تا صفحه 340

(29).ابن ابى الحدید، شرح نهج البلاغة، ج 1، ص 12

(30).ثعالبى، المضاف و المنسوب، ص 21 ذیل«اسد اللّه».

(31).اربلى، کشف الغمة، ج 1، ص 95

(32).ابن مغازلى، مناقب، ص 201

(33).ابن ابى الحدید، شرح نهج البلاغة، ج 1، ص 139

(34).مأخذ پیشین، ص 143

(35).مأخذ پیشین، ص 147

(36).ابن ابى الحدید، شرح نهج البلاغة، ج 1، ص 144

(37).سوره المائده 5/55

(38).میبدى، کشف الاسرار، ج 3، ص 152

(39).ناصر خسرو، دیوان، ص 419

(40).نسائى، خصائص امیر المومنین، ص 98

(41)...

(42).ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 1، ص 76

(43).ماخذ پیشین، ج 1، ص 53

(44).قلقشندى، صبح الاعشى، ج 5 ص 440

(45).جاحظ، الحیوان، ج 3، ص 329

(46).ابن المغازلى مناقب، ص 65

(47).زمخشرى، مقدمة الادب، ص 160 و 186

(48).مجلسى، بحار الانوار، ج 35 ص 52

(49).قلقشندى، مآثر الاناقة، ج 1، ص 231

(50).اربلى، کشف الغمة، ج 1، ص 101

(51).قلقشندى، صبح الاعشى، ج 9، ص 289

(52).ابن ابى الحدید، شرح نهج البلاغة، ج 10، ص 224

(53).جاحظ، الحیوان، ج 4، ص 336

(54).مأخذ پیشین، ج 2، ص 336

(55).ثعالبى، ثمار القلوب، ص 496.ابن ابى الحدید مى‏گوید: خواهر عمرو بن عبدود این دو بیت را گفته و در بیت دوم به جاى «لا یعاب به»و«قدیما»«لا نظیر له»و«ابوه»آورده است.ج 1، ص 21.اربلى مى‏گوید این تعبیر در مدح و ذم هر دو به کار مى‏رود.کشف الغمة، ج 1 ص 94

(56).جاحظ، الحیوان، ج 3، ص 38

(57).اسکافى، المعیار و الموازنة، ص 244